گفت‌وگوی «جوان» با مادر و یکی از همرزمان شهید مدافع حرم صفر سیفی از فرماندهان لشکر فاطمیون

۲ شهید دادم اما هیچ مسئولی برای دلجویی نیامد

■صغری خیل‌فرهنگ

مظلومیت و گمنامی بچه‌های فاطمیون بر هیچ‌کس پوشیده نیست. چه آنهایی که در گمنامی شهید و در اوج مظلومیت تشییع می‌شوند، چه رزمندگانی که سال‌ها بی‌نام و نشان در جبهه مقاومت اسلامی مجاهدت کردند و نامی از آنها در هیچ‌جا شنیده نمی‌شود. شهید صفر سیفی از این دست شهدای بی‌نام و نشان است که با تماس یکی از رزمندگان لشکر فاطمیون با سرویس ایثار و مقاومت روزنامه جوان به ما معرفی شد. این رزمنده فاطمیون گفت: «آیا نامی از شهید صفر سیفی شنیده‌اید؟ فرمانده شهید صفر سیفی از فرماندهان ارشد فاطمیون، فرمانده محور عملیاتی المیادین و عضو ارشد تیم عملیات تیپ امام رضا(ع)؟» همین تماس باعث شد تا قرار هماهنگی با خانواده شهید را بگذاریم و با کمک و همراهی این رزمنده لشکر فاطمیون گذری کوتاه به زندگی و سیره شهید صفر سیفی داشته باشیم که در نهایت گمنامی اول آبان ۱۳۹۶ به شهادت رسیده است. در طول مصاحبه متوجه شدیم که این خانواده دو شهید به نام‌های محمدرضا سیفی و صفر سیفی را تقدیم جبهه مقاومت کرده است. مادر شهید بعد از تماس ما بسیار خوشحال شد و از عدم سرکشی مسئولان به خانواده شهدا گله داشت.

■■■

گلچمن حسینی مادر شهید

حاج‌خانم چند فرزند دارید که دو فرزندتان را تقدیم جبهه مقاومت اسلامی کردید؟

من پنج پسر و دو دختر داشتم که با تقدیم دو تن از پسرهایم به نام‌های محمدرضا و صفر سیفی الان سه پسر و دو دختر برایم مانده است.

شهید صفر سیفی از فرماندهان ارشد فاطمیون بود. از مسئولیت ایشان در جبهه مقاومت اطلاع داشتید؟

یکی از شاخصه‌های اخلاقی صفر تواضع و فروتنی‌اش بود. پسرم از مسئولیت‌هایی که در جبهه مقاومت بر عهده داشت حرفی نمی‌زد. هر چه می‌گفت از مجاهدت فاطمی‌ها و رزمندگان در میدان نبرد بود. صفر از همان دوران نوجوانی که هنوز نماز و روزه برایش واجب نشده بود، شوق عجیبی به خواندن نماز و ادای فرایض از خودش نشان می‌داد. صفر اجازه نمی‌داد غیبت کسی را بکنیم. ایام محرم همه خانه را سیاه‌پوش عزای اباعبدالله‌الحسین(ع) می‌کرد. ارادت خاصی به امام حسین(ع) و حضرت ابوالفضل(ع) داشت. همین حب به اهل بیت باعث شد مدافع حرم شود.

از چه زمانی وارد جبهه مقاومت اسلامی شد؟

اربعین چهار سال پیش بود که صفر به من گفت می‌خواهم به کربلا بروم. گفتم خب برو ولی من را هم با خودت ببر. گفت: نه من می‌خواهم با رفقایم بروم. خلاصه زائر امام حسین(ع) شد و برگشت. یک هفته بعد آمد رو به من و پدرش کرد و گفت: مامان و بابا به من اجازه بدهید تا به سوریه بروم و در خدمت حضرت زینب(س) باشم. من با برادر خانم (امام حسین) عهد کرده‌ام که خادم خواهرش شوم. گفتم: تو سن کمی داری نرو. گفت رضایت بدهید تا با رضایت شما راهی شوم. من و پدرش که شوقش را دیدیم رضایت دادیم. رفت و هر از گاهی به مرخصی می‌آمد. از زمان حضور تا شهادتش چهار سال در جبهه حضور داشت. هر مرتبه که به مرخصی می‌آمد از آنجا و اتفاقاتش می‌گفت. از جاماندن از قافله شهدا و با شوق از شهادت حرف می‌زد. آخرین بار مرداد ۹۶ رفت و اول آبان ۹۶ در المیادین به شهادت رسید. موقع شهادت ۲۴ سال داشت.

ایشان چهار سال در جبهه حضور داشتند، آخرین اعزامش با دفعات قبل فرق داشت؟

روز عاشورای امسال بود که با من تماس گرفت و گفت تنها به کربلا نرو. صبر کن تا من هم بیایم و با هم راهی شویم. قبل از شهادتش هم تماس گرفت و از من حلالیت خواست و طلب بخشش کرد. آن شب منزل خواهرش مهمان بودم. حال و هوای صفر برایم عجیب بود. هیچ وقت این‌طور با من وداع و خداحافظی نمی‌کرد. گفت مادر خداحافظ، ما به عملیات می‌رویم. گفتم مواظب باش گفت مواظب خودم هستم، اگر به‌خیر انجام شود که می‌آیم و با هم به کربلا می‌رویم. این آخرین تماس من و صفر بود و سه روز بعد از آن مصادف با سالروز شهادت حضرت رقیه(س) شهید شد.

موقع شهادت صفر، پسر دیگرتان محمدرضا هم شهید شده بود؟

بله محمدرضا قبل از صفر مفقود شده بود. من خبر شهادت صفر را از زبان بستگان‌مان شنیدم. متأسفانه در اطلاع‌رسانی خبر شهادت صفر ما خیلی کوتاهی شد و اذیت شدیم. بعد از تقدیم دو شهید مدافع حرم هم کسی از مسئولان برای دلجویی به خانه ما سر نزده است.

بعد از محمدرضا چطور حاضر شدید باز هم صفر به جبهه برود؟

من راضی‌ام به رضای خدا. خدا را شکر فرزندانم را در این راه داده‌ام. این دو شهید هدیه ناقابلی بود که محضر امام حسین(ع)، حضرت رقیه(س) و زینب(س) داده‌ام. من به خانواده و همه بچه‌های فاطمیون به خاطر شهادت این دو فرزندم تبریک می‌گویم.

اگر فرزندان دیگرتان بخواهند ادامه‌دهنده راه برادران شهیدشان باشند، اجازه می‌دهید؟

بله اجازه می‌دهم. وقتی شما به کسی چیزی را هدیه می‌دهید دیگر منتظر بازگشت آن نیستید. شما به واقعه عاشورا نگاه کنید، خانم حضرت زینب(س) چند شهید تقدیم کرد. ما در قبال ایشان کاری نکرده‌ایم. ارادت خاصی به بی‌بی دارم. وقتی به زیارت خانم در سوریه رفتم غربت این بزرگواران را به خوبی درک کردم.

■■■

سیدالیاس همرزم شهید سیفی

چطور با شهید صفر سیفی آشنا شدید؟

آشنایی‌ام با ایشان به خرداد سال ۱۳۹۵ برمی‌گردد. صفر از مدت‌ها پیش در جبهه مقاومت حضور داشت، اما رفاقت‌مان از خرداد ۹۵ آغاز شد. آن هم به واسطه یکی از دوستان مشترکمان بود. ایشان صفر را به من معرفی کرد و بعد دیگر همراه و همسنگر شدیم.

پس دوستی شما در محیط جبهه آغاز شد؟

بله همسنگری من و صفر از همان روز آشنایی‌مان رقم خورد اما بحث رفاقت و دوستی‌مان بیشتر از مناسبت‌های سازمانی یعنی نیرو و فرمانده بودن خودش را نشان می‌داد. صفر ابتدا دوست من و بعد نیرویم بود. این همسنگری تا زمان شهادت ایشان ادامه داشت. صفر بعد از شهادت و مفقودالاثری محمدرضا برادرش به منطقه محل استقرار ما آمد تا هم بتواند رد و نشانی از برادرش پیدا کند و هم به ادامه جهادش بپردازد. اوایل من شناخت چندانی روی مهارت‌های ایشان نداشتم اما وقتی با او و توانمندی‌اش آشنا شدم متوجه شدم خمپاره‌انداز خوبی است. از این توانش در عملیات‌ها و آموزش بچه‌ها استفاده می‌کردیم. شاید به جرئت بتوانم بگویم که مناطق عملیاتی الحاطر، غراصی، خلصه، تل اربعین، مریوده و... شاهد جانفشانی‌ها و دلیری‌های صفر بود. البته نمی‌خواهم بگویم که ایشان خیلی خاص بود، نه. مثل من و شما بود و داشت زندگی‌اش را می‌کرد اما قدم در مسیری گذاشت که اینگونه عاقبت به‌خیر شد.

> در گیری شروع شد. لحظات سختی بود. تبادل آتش می‌کردیم. صفر داخل کوچه‌ای شد که داعشی‌ها درون یکی از ساختمان‌هایش بودند. لبیک یا زینب(س) سر می‌داد و تیراندازی می‌کرد. آخرین بار خشاب‌گیری کرد و فریاد یا زینب(س) سر می‌داد که درست در همین لحظه گلوله دشمن به سینه‌اش اصابت کرد

شهید سیفی مسئولیت‌هایی در جبهه مقاومت اسلامی داشتند، به عنوان یک فرمانده چه خصوصیاتی داشت؟

صفر یک فرمانده دلیر، باهوش و توانمند بود که درایتش در امر فرماندهی در پیشبرد اهداف‌مان کمک می‌کرد. دی ماه سال ۱۳۹۵ که در منطقه الخناصر در مسیر استان حماء به سمت تلعفر نیروها را راهبری می‌کرد، اگر هوش و درایت صفر نبود، بچه‌های ما آسیب می‌دیدند. منطقه دارای تپه‌های ماهوری بود. شب‌های سرد و روزهای گرم و رطوبت هوا اجازه نمی‌داد که نیروها بیشتر از ۴۰ متر حرکت کنند، اما صفر با برنامه و هدایت نیروها توانست از تلفاتی که تکفیری می‌خواستند بر نیروهای جبهه مقاومت وارد کنند، جلوگیری کند.

چه شاخصه‌ای در وجود صفر بیش از هر چیز توجهتان را جلب می‌کرد؟

شاخصه‌های اخلاقی زیادی در وجود این فرمانده دلیر فاطمیون بود. صفر خیلی روی بیت‌المال حساسیت داشت. وقتی تجهیزات و وسایل به یگان‌ها تحویل داده می‌شد، با دقت از آنها نگهداری می‌کرد. به ساده‌ترین مسائل که آدم فکرش را هم نمی‌کند توجه داشت. در نگهداری و نظافت موکت‌های کف اتاق به بچه‌ها بارها و بارها تأکید می‌کرد. می‌گفت مراقب وسایل باشید تا مجدداً باعث نشویم برای تهیه این‌ها هزینه‌ای از جیب مجموعه بپردازیم. ما هم گاهی سر به سر صفر می‌گذاشتیم و می‌گفتیم تو بچه اصفهان هستی این‌طوری برخورد می‌کنی اما نه تنها در مورد اموال بیت‌المال بلکه درمورد لباس‌ها و پوتین خودش هم منتظر نمی‌شد مجموعه هزینه کند. از جیب شخصی‌اش هزینه می‌کرد تا وسایل مورد نیاز تهیه شود. مورد دیگر که در مورد صفر توجه من را به خودش جلب می‌کند ارادت خاصه‌اش به خانم حضرت زینب (س) بود. در دیدار با خانواده شهید به مادر ایشان هم گفتم زمانی که در سخت‌ترین شرایط و حتی در آخرین لحظات حیاتش به سوی دشمن تیراندازی می‌کرد ذکر یا زینب(س) بر زبانش جاری بود و فریاد یا زینبش هنگام شهادت هیچ‌گاه از ذهنم دور نمی‌شود.

پس شما شاهد لحظه شهادت ایشان بودید؟

بله، آن شب قبل از عملیات حول و حوش ساعت ۱۰ رفتم پیش بچه‌ها و گفتم قرار است فردا راهی عملیات شویم. صفر هم می‌خواست با ما بیاید که گفتم خبرت می‌کنم. فردا صبح زود، دیدم منتظر جواب من نشده و زودتر از همه ما آماده است. لباس رزمش را پوشیده و اسلحه به دست آماده است. با توکل به خدا حرکت کردیم. ساماندهی نیروها را به ایشان واگذار کردم. بعدها متوجه شدم آمدن صفر همراه بچه‌ها حکمتی داشته است. در مسیر حرکت صفر چند قدمی از ما جلوتر حرکت می‌کرد. یک کوچه نونی شکل در مسیر ما قرار داشت که دید خوبی به جلو نداشتیم. جنگ، جنگ شهری بود و در این مواقع باید پله پله پیشروی می‌کردیم. یک لحظه دیدم صفر رفت و سریع برگشت پیش من. ساختمانی را نشان داد و گفت سید، داعشی‌ها داخل آن ساختمان هستند. گفتم حواستان باشد. شانس آوردیم لطف خدا شامل حال بچه‌ها شد. اگر صفر متوجه آن داعشی‌ها نمی‌شد، تعداد زیادی از بچه‌ها را از دست می‌دادیم. درگیری شروع شد. لحظات سختی بود. تبادل آتش می‌کردیم. صفر داخل کوچه‌ای شد که داعشی‌ها درون یکی از ساختمان‌هایش بودند. لبیک یا زینب(س) سر می‌داد و تیراندازی می‌کرد. آخرین بار خشاب‌گیری کرد و فریاد یا زینب(س) سر می‌داد که درست در همین لحظه گلوله دشمن به سینه‌اش اصابت کرد. من در سه متری صفر بودم. دیدم که افتاد روی زمین. بالای سرش که رسیدم صفر شهید شد. از زمان اصابت گلوله تا زمان شهادت فقط ۲۰ ثانیه طول کشید. همه این لحظات توسط بچه‌های رسانه ضبط و ثبت شد. به جرئت می‌توانم بگویم اگر زکاوت و تیزهوشی صفر در این عملیات نبود تلفات ما زیاد می‌شد.

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با مینا رضایی

همسر شهید مفقودالاثر محمدرضا سیفی از شهدای فاطمیون

گفت پشت سرم آب نریزید، برنمی‌گردم

■فاطمه بیضائی

خانواده سیفی دو شهید مدافع حرم را تقدیم کرده‌اند. محمدرضا برادر بزرگ‌تر فرمانده شهید صفر سیفی بود که زودتر از برادر کوچک‌ترش به شهادت رسید و پیکرش نیز مفقود شد. سید الیاس همرزم این دو برادر می‌گوید شهید صفر سیفی به دنبال یافتن نشانی از برادرش بود تا دل خانواده را شاد کند، اما قبل از تحقق این آرزو خودش هم به شهادت رسید. گفت‌وگوی ما با مینا رضایی همسر شهید مدافع حرم محمدرضا سیفی را پیش رو دارید.

■■■

کدام یک از دو برادر زودتر رزمنده جبهه مقاومت اسلامی شدند؟

صفر زودتر از محمدرضا به جبهه رفته بود اما همسرم که دیرتر رفته بود، زودتر به شهادت رسید. محمدرضا شاخصه‌های اخلاقی زیادی داشت. بسیار مهربان و خوش‌اخلاق بود. از نظر من همه چیز تمام بود. اگر بخواهم به اخلاق همسرم امتیازی بدهم نمره ۲۰ به ایشان می‌دهم. قبل از هر چیز دوست و رفیق من بود و در تمام مسائل و م شکلات همراهی‌ام می‌کرد. یکی از دلایل ازدواج‌مان اخلاق خوبش بود. پدر و مادرم به خاطر خوبی‌هایی که محمدرضا و خانواده‌شان داشتند با این وصلت موافقت کردند. موقع ازدواج سن و سال زیادی هم نداشتیم، من ۱۴ سال داشتم و محمدرضا ۱۶ ساله بود. ۱۹ سال در کنار هم زندگی کردیم. ماحصل این زندگی مشترک سه فرزند است. علیرضا ۱۹ساله، فاطمه ۱۶ساله و زهرا ۱۲ ساله. محمدرضا کارگر بود و بعدها توانست در کار بنایی استاد شود به طوری که پیمانکار ساخت‌وساز شد. خدا را شکر درآمد خوبی هم داشت و زندگی‌مان به خوبی می‌گذشت.

ایشان که صاحب زن و زندگی و درآمد خوبی بودند، پس چرا داوطلبانه به جبهه رفتند؟

همسرم یک روز آمد خانه و برگه رضایتنامه‌ای آورد و از من خواست آن را امضا کنم. وقتی پرسیدم ماجرا چیست؟ گفت میناخانم می‌خواهم بروم سوریه. گفتم بچه‌ها چه می‌شوند؟ من چه می‌شوم؟ گفت بچه‌ها و شما خدا را دارید. من خواب دیده‌ام باید بروم و از حرم و بارگاه خانم زینب(س) دفاع کنم. گفتم بی‌تو بزرگ کردن بچه‌ها سخت می‌شود. باز گفت باید بروم. خواب دیده‌ام. اجازه بده که بروم. اصرار کرد و من هم رضایت دادم. مرتبه اول که رفت و برگشت، دو نفر از هموطن‌های‌مان را با خودش به کربلا برد. نمی‌دانم در این سفر به او چه گذشت و چه معامله‌ای با امام حسین(ع) کرد که باز عزم رفتن به سوریه را کرد.

چند بار اعزام شد؟

دو بار اعزام شد. مرتبه دوم و آخری که می‌خواست راهی شود موقع بدرقه پشت سرش آب ریختم. گفت چرا آب ریختی؟ گفتم چطور؟ گفت: آب را پشت سر کسی می‌ریزند که بخواهد برگردد. من برنمی‌گردم. آمد در حیاط خانه نشست و کمی بعد دوباره از در بیرون رفت. خواستم باز آب پشت سرش بریزم گفت نه میناجان نریز من برنمی‌گردم. من در خط اول شهید می‌شوم. گفتم این حرف‌ها چیست؟ گفت: هر شب خواب شهادتم را می‌بینم.

> موقع بدرقه پشت سرش آب ریختم. گفت چرا آب ریختی؟ آب را پشت سر کسی می‌ریزند که بخواهد برگردد. من برنمی‌گردم. خواستم باز آب پشت سرش بریزم گفت نه میناجان نریز من برنمی‌گردم. من در خط اول شهید می‌شوم

پس زمان بدرقه فهمیدید که شاید دیگر برنگردد؟

با حرف‌هایی که زد حدس می‌زدم دیگر برگشتی در کارش نباشد. محمدرضا رفت. یک هفته بعد زنگ زد و گفت حلالم کن. بعد سفارش بچه‌ها را کرد و گفت بچه‌ها را خوب تربیت کن. خیلی حواست به بچه‌ها باشد. در راه نیک هدایت‌شان کن. گفت خانم، همین حالا می‌خواهم بند پوتین‌هایم را ببندم و با لبیک یا زینب(س) بروم. بچه‌ها را ببوس. من به هجوم (حمله) می‌روم. اگر بعد از هجوم با تو تماس گرفتم و زنگ زدم سالم هستم اما اگر زنگ نزدم، بدان که شهید شده‌ام.

پیش‌بینی شهادت‌شان به حقیقت پیوست؟

بله، دیگر با من تماس نگرفت. محمدرضا در ۱۶ دی ماه سال ۱۳۹۴ در خان‌طومان به آرزویش رسید و شهید مفقودالاثر شد. همان‌طور که خودش دوست داشت پیکرش بازنگشت. بعد از شهادت محمدرضا برادرش صفر به من دلداری می‌داد و می‌گفت: گریه نکن، محمدرضا خوب جایی رفته است. بهترین راه را انتخاب کرده و شهادت قسمت هر کسی نمی‌شود. صفر به بچه‌هایم می‌گفت گریه نکنید، کاش عاقبت من هم همین شود. از من می‌خواست برای شهادتش دعا کنم و طولی نکشید که او هم به برادر شهیدش پیوست.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۲۸۰

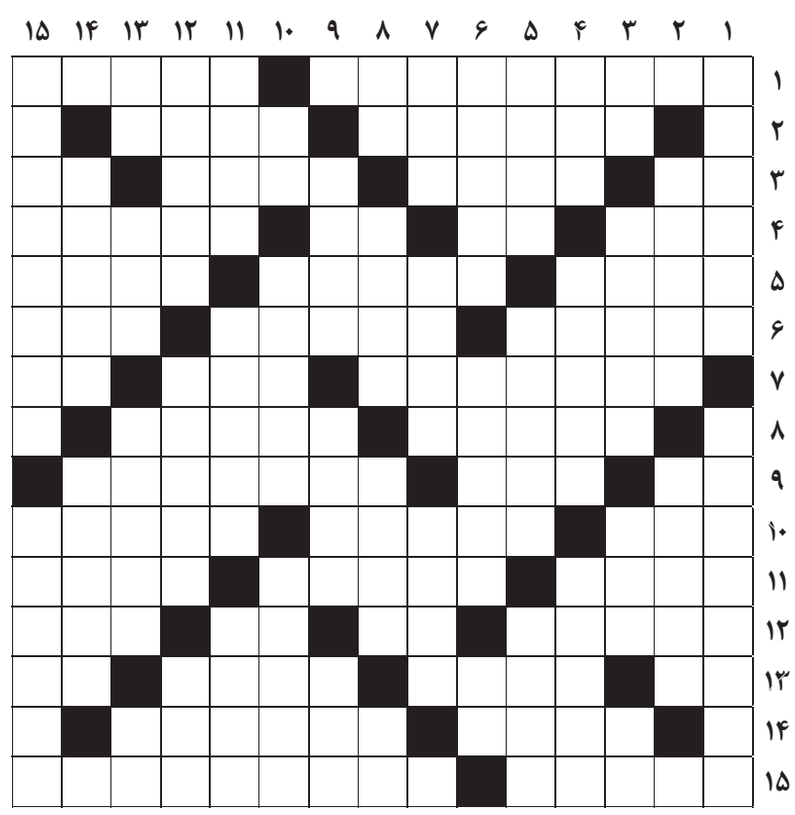

از راست به چپ

■۱- رسول گرامی اسلام می‌فرمایند: این دو قرین یکدیگرند؛ اگر یکی از آن دو برود دیگری نیز خواهد رفت- ریاکاری ■۲- مهم‌ترین نگرانی و دغدغه جوانان و به خصوص فارغ‌التحصیلان دانشگاهی- راه فرار ■۳- آرواره- جنگ- آماده- نفس سوزناک ■۴- نام کانری، بازیگر نقش محبوب جیمزباند- حرف صریح- بخیه درشت- جادو و سحر ■۵- کال- صدای افتادن چیزی در آب- خانه‌های ریز عکس ■۶- غذایی که برای مناسبتی خاص به عموم مردم داده می‌شود- درجه‌داری در نظام- مادر آذری ■۷- پس از رفتن مسافر به نیت سلامتی و خوشی او در سفر می‌پزند- پیش‌درآمد تیم رم ایتالیا- آخرین نت ■۸- نوعی برادر و خواهر- وضعیت دشوار ■۹- ریشه- قدرت و توان- مقابل خریدار ■۱۰- پارچه ضخیم پشمی- کهنه- درک کردن ■۱۱- لوله غذای گیاه- جزیره‌ای در جنوب- مستمری ■۱۲- از شهرهای استان اصفهان- ورزش میدانی- برجستگی سوهان- در فرهنگ لغت به معنی جانب و طرف است ■۱۳- کلمه شگفتی- ترشی بادنجان- قلعه بالای کوه- دور دهان ■۱۴- بخش پایینی صورت- رنگ انرژی‌زا ■۱۵- خودروی مسافرکش شهری- وسایل سفر

از بالا به پایین

■۱- مطیع و فرمانبردار- فرصت‌طلب ■۲- از کیسه‌داران خاص استرالیا- اسوه و الگو ■۳- مهریه حضرت زهرا(س)- گفتار متن خبر- جای دور از خطر- کشوری اروپایی ■۴- پایتخت اتریش- هواخواه- شهر محل ترور جان کندی ■۵- از نام‌های خدا- عددی دو رقمی- کودک در زبان کودکانه ■۶- شکاری فلک‌زده- توبیخ و مجازات- انتها ■۷- سنگ زیرین آسیاب در کشاکش دهر- سفید مازندرانی- وسیله‌ای در نجاری ■۸- حرف خطاب- بیماری وبا- مهاجم بنام سابق رئال و ملی پرتغال- رمق آخر ■۹- پول آذربایجان- بازی قهوه‌خانه‌های قدیم- به عمل برآید ■۱۰- روستا- ساز اشرافی- جاده مخصوص عبور حیوانات ■۱۱- چایخانه فرهنگستان- از مراسم پس از ازدواج- سمت و سو ■۱۲- نکته‌سنجی- مرکز کردستان- از رودهایی که به خزر می‌ریزد ■۱۳- ضمیر غایب- خانه- از پیامبران الهی- سلطه و نفوذ ■۱۴- ارفاق- سخنگوی حضرت موسی ■۱۵- ارشاد- سالمند

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۳		۱						
						۷	۶	۵
۸		۷			۹			
۹			۲			۸		
۲							۵	۱
			۴		۸			
	۲			۳		۶		
				۵		۳		۷
۱	۸							

جدول کلمات متقاطع
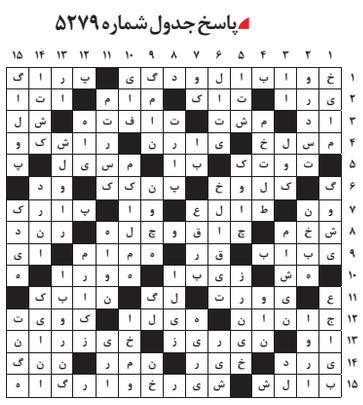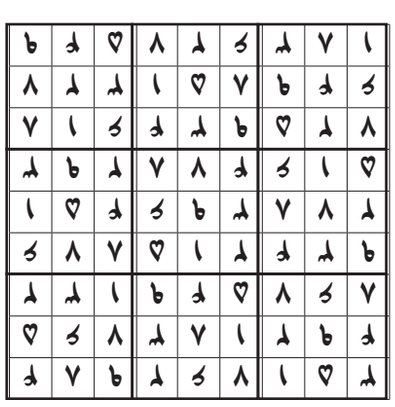
پاسخ جدول شماره ۵۲۷۹